

## سازمان همکاری شانگهای، فرصتی برای مشارکت چین و روسیه

محسن فیاضی<sup>۱</sup>

از روزی که اولین نشست شانگهای پنج برگزار شد و متعاقب آن نشست‌های بعدی و حتی تا زمانی که سازمان همکاری شانگهای پا به عرصه گذاشت کمتر غرب آن را جدی گرفت و تصور نمی‌کرد که این تشکیلات تبدیل به یک چالش جدی برای آنان شود. شاید علت آن این باشد که بین اهداف اعلامی این سازمان و تحلیلی که از رفتار سیاسی آن است، تفاوت وجود دارد. هدف این نوشتار پاسخ به این سؤال است که آیا سازمان همکاری شانگهای رکنی برای تشریک مساعی کشورهای منطقه برای حل و فصل اختلافات فی‌مابین و یا حداکثر ساز و کاری برای مقابله با نگرانی‌های امنیتی مشترک این کشورها در محدوده جغرافیایی منطقه بوده است؟ و یا چنان که بعضی تحلیل‌گران در غرب معتقدند تلاش برای بازتولید مناسبات جنگ سرد و احیاء ورشو سابق و یا ایجاد ناتو آسیایی بوده است؟ در پاسخ به این سؤال نیز به اثبات این فرضیه پرداختیم که عمده کشورهای عضو شانگهای در ابتدا فاقد چنین اهداف بلندپروازانه‌ای بوده و اعضاء آن چنین باوری نداشتند اما با توجه به روند تحولات بعدی در منطقه پرحادثه آسیای مرکزی خصوصاً بعد از یازده سپتامبر و حضور غرب، به تدریج به سوی اهداف کلان امنیتی سوق پیدا کردند و در مراحل بعدی و در فرایند کشاکش با غرب به ناچار به توسعه اهداف خود در زمینه امنیتی پرداخته‌اند...

**واژگان کلیدی:** روسیه، چین، سازمان همکاری شانگهای و آسیای مرکزی.

---

<sup>۱</sup>. کارشناس اداره آسیای شرقی وزارت امور خارجه

## مقدمه

امروزه سازمان همکاری شانگهای به عنوان یک واقعیت غیر قابل تغییر و تاثیرگذار در هرگونه نظم امنیتی در منطقه و حتی در روابط بین الملل درآمده است؛ لذا هیچ‌یک از کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای که خود را در تحولات منطقه ذی‌نفع می‌بینند، نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن نقش این سازمان به طراحی و پیگیری اهداف منطقه‌ای خود بپردازند. برای غرب نقش این سازمان از پیچیدگی مضاعفی برخوردار است زیرا این سازمان نه تنها دارای تاثیر جدی است بلکه به دلیل عدم حضور غرب در آن، روند تصمیمات و اهداف کلان این سازمان برای نفوذ و اعمال سیاست‌های آن برای آمریکا و اروپا مبهم است، بنابراین برای کشورهای فرامنطقه‌ای که در صدد تاثیر گذاری در منطقه هستند و نیز کشورهای در متن این حوزه و مناطق حاشیه‌ای آن که در دایره تاثیرات و تحولات داخلی آن قرار دارند، هرگونه شناخت از ویژگی‌ها و سیاست‌های این سازمان بسیار ارزشمند و در جهت سیاست‌گذاری این کشورها ضروری تلقی می‌شود.

## اهمیت و جایگاه منطقه

بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که بعد از فروپاشی شوروی، منطقه دچار یک خلأ استراتژیک شد و چندان مورد توجه غرب قرار نداشت. در آن سال‌ها محور اصلی روابط روسیه و غرب بر نوعی تعامل سازنده و تلاش برای یافتن زمینه‌های مشترک برای همکاری استوار بود. در همین دوران نیز حضور ناظر روسیه در ناتو مطرح بود و فی الواقع آن تقابل گذشته در حال دگرگونی بود. با این حال این تحلیل پایه‌های استواری نداشت. به نظر می‌رسد برای روسیه نوعی غفلت از منطقه وجود داشت زیرا ساز و کارهایی نظیر تشکیل کشورهای مستقل مشترک المنافع و نهادهای مشابه دیگر را برای جایگزینی آن نوع از روابط گذشته و کنترل جریانات مخالف خود و نقش هژمونیک روسیه کافی می‌دانستند.

از سوی دیگر آمریکا و سایر کشورهای غربی در قالب‌های مختلف خصوصاً از طریق سازمان‌های غیر دولتی فعال گردیدند و در چارچوب سیاست‌ها و استراتژی کلان خود در صدد اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای مستقل مشترک المنافع بودند. تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، منطقه آسیای مرکزی فقط در اهداف کلان غرب قرار داشت و در همان راستا آنها به توسعه تدریجی حوزه نفوذ خود مبادرت می‌نمودند.

بعد از یازده سپتامبر کاملاً وضعیت دگرگون گردید و ژئوپلیتیک سیاسی منطقه تغییر یافت. از سوی دیگر استمرار روند انسجام داخلی سازمان همکاری شانگهای با توجه به ظرفیت جغرافیایی اقتصادی و سیاسی آن می‌توانست نه تنها سد توسعه نفوذ ناتو به شرق گردد، بلکه حوزه‌ای را به وجود آورد که خارج از مدیریت نظم نوین مورد نظر غرب باشد. سازمانی که آمریکا و غرب در آن هیچ حضوری ندارند و یا حداقل خارج از نفوذ نظارت آنان است. (Fuller Graham;2004;336) لذا این منطقه که در حوزه نفوذ و اقتدار سازمان قرار داشت با توجه به غنای استراتژیک و منابع غنی، می‌تواند به یک نزاع بالقوه بین منافع جهانی قدرت‌های بزرگ برای تسلط در منطقه درآید (James Borton;2002) که مسلماً محوریت این نزاع سازمان همکاری شانگهای خواهد بود.

دلیل دیگر اهمیت منطقه، منابع انرژی آن و نیاز کشورهای داخل مجموعه و سایرین به این منابع است. چین به دلیل رشد اقتصادی بالا و نیاز تصاعدی خود به انرژی به دنبال متنوع ساختن منابع تامین انرژی خود می‌باشد زیرا اتکاء به منطقه یا کشورهای خاص می‌تواند سبب آسیب پذیری آن کشور در این زمینه گردد.

این منابع برای روسیه نیز حائز اهمیت ویژه‌ای است زیرا بافت سنتی شبکه‌های ترانزیت و انتقال انرژی در داخل خاک روسیه قرار دارد و این امر همواره فرصتی به روسیه می‌دهد تا با استفاده از آن تلاش‌های گریز از مرکز کشورهای دارای انرژی و یا نیازمند انرژی را کنترل کند. قطع ترانزیت انرژی به اوکراین بعد از انقلاب مخملین در آن کشور و یا حتی به بلاروس متحد وفادار آن در بعضی مقاطع از سوی روسیه، به نظر می‌رسد به همین منظور بوده است.

بعد دیگر اهمیت منطقه را باید در ژئوپلیتیک آن دید؛ هیچ کشور قدرتمندی نمی‌تواند سازمان همکاری شانگهای را با در اختیار داشتن یک چهارم جمعیت جهان، ۶۱ درصد مساحت اوراسیا، هشت درصد منابع ثابت شده نفت، ۳۱ درصد ذخایر گازی (این آمار صرفاً مربوط به اعضاء دائم است) و نیز موقعیت جغرافیایی آن را به عنوان چهارراه اتصال شرق و غرب، نادیده بگیرد. منطقه‌ای با این امکانات بالقوه و بالفعل اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی بدون تردید در هرگونه مدلی برای نظم جهانی که بخواهیم در نظر بگیریم و از هر زاویه‌ای که به آن نظر بیندازیم، جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت و چنانچه حتی آمریکا بخواهد به دنبال ایجاد نظم تک قطبی در جهان باشد و یا به دنبال هرگونه مدل مدیریتی

دیگر باشد که در آن نقش فائقه داشته باشد (چنانکه بعد از فروپاشی شوروی دنبال کرده است) نمی‌تواند از جایگاه این منطقه چشم‌پوشی کند و در صورت نادیده‌انگاشتن آن و یا عدم اشراف و مدیریت بر آن منطقه، یک گسست جدی در مدیریت نظام جهانی خود ایجاد می‌کند.

## سازمان همکاری شانگهای، فرصتی برای مشارکت چین و روسیه در نظم مدیریتی جهان

چین و روسیه به عنوان ستون‌های اصلی سازمان در صدد بوده‌اند تا با تقویت سازمان همکاری شانگهای و با ایجاد انسجام داخلی آن و دور از دسترس نگاه داشتن آن، به تضعیف ایده نظم مورد نظر غرب (جهان تک قطبی) بپردازند. از ابتدای طرح نظم نوین مورد نظر آمریکا، این کشورها هرگز کتمان نکرده‌اند که از هر وسیله‌ای برای تضعیف این ایده استفاده خواهند کرد. آقای جیانگ زمین رئیس دولت وقت چین در جریان دیدار خود از روسیه در سال ۱۹۹۸، با یلتسین توافق کردند که: «روابط بین الملل را بر اساس نظام چند قطبی به عنوان پاسخی به تسلط آمریکا برگزینند.» (Jua Ta Chen; 2000 ; 718)

از سوی دیگر روسیه آسیای مرکزی را حیاط خلوت خود در نظر می‌گیرد و حاضر نیست در خارج از چارچوب مورد نظر آن کشور به کسی اجازه حضور در منطقه را بدهد. کوهن تحلیل‌گر مسائل منطقه در بنیاد هریتیج می‌نویسد:

«دو قدرت بزرگ چین و روسیه در صدد تعریف قوانینی هستند تا دیگران مانند آمریکا، اروپا و ترکیه و ایران در چارچوب آن، حق مشارکت در منطقه آسیای مرکزی را داشته باشند.» (Helmut Sonnenfeld; 2001 ; 62) لذا نحوه تشکیل سازمان همکاری شانگهای و شواهد قبل از آن بیانگر آن است که به نوعی طراحی این سازمان به همین منظور بوده است. تنها چند ماه قبل از تشکیل این سازمان، روسیه و چین مبادرت به انعقاد معاهده دوستی و همکاری نمودند که در طول سوابق دو کشور بعد از حاکمیت نظام سوسیالیستی در دو کشور یعنی از زمان استالین و مائو تا آن زمان بی نظیر بوده است. این پیمان در سال ۱۹۹۵ منعقد شد، تنها چند ماه قبل از برگزاری اولین نشست شانگهای پنج که بعدها منجر به شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای گردید.

مهمترین رؤس پیمان دوستی و همکاری روسیه و چین عبارت بود از مقابله با هژمونی آمریکا، علامت‌گذاری ۴/۳۰۰ کیلومتر مناطق مرزی بین دو کشور و انتقال و فروش

تکنولوژی نظامی و عرضه انرژی و مواد خام، مقابله با افزایش موج اسلام گرایی در آسیای مرکزی، اینها همان مبانی بود که براساس آن ایده تشکیل سازمان همکاری شانگهای شکل گرفت.

در واقع ریشه همکاری استراتژیک و نزدیک بین روسیه و چین، یک نگرانی مشترک بود. اگرچه هریک به گونه‌ای متفاوت و در قالب‌های مختلف از آن یاد می‌کردند و آن چیزی بود که چینی‌ها از آن به عنوان سیاست هژمونیک آمریکا و روس‌ها به عنوان نظم نوین یاد می‌کنند. در این راستا جیانگ زمین نیز اعلام کرد:

«سیاست هژمونیک و قدرت، منبع اصلی تهدید علیه صلح و ثبات جهانی و نیز منافع چین است» (Mikhail Alexeev; 25) و رسانه‌های روسیه دائماً از «عبارت نظم نوین بین‌الملل (توسط غرب) سخن می‌گفتند». (Oliver August; June 2002) رهبران روسیه نیز همواره به شکل دیگری، نگرانی خود را از اینگونه تهدیدها اعلام می‌کردند: «مهمترین تهدید، گسترش ناتو به شرق است». (Peng shujie; 2000; 30)

در موقعیتی که نگرانی از حضور فزاینده غرب در منطقه مبنای نگرانی مشترک دو کشور بود، شرایط اقتضاء می‌کرد که نوعی ائتلاف استراتژیک بین دو کشور شکل بگیرد زیرا بدون آن امکان غلبه بر چنین نگرانی برای هیچیک وجود نداشت. از طرف دیگر همان‌طور که گفته شد، در صورت توافق بین دو کشور امکان اینکه دو کشور به جای صرف توان خود برای مقابله با یکدیگر و تقویت زمینه نفوذ غرب و گشودن جبهه‌های جدید از سوی غرب که می‌تواند علیه هر دو کشور عمل کند، توانستند به مثابه عقبه استراتژیک یکدیگر عمل نمایند. به نظر می‌رسد در همین راستا دو کشور چین و روسیه مبادرت به ایجاد نوعی نظم منطقه‌ای و حداقل تبدیل این سازمان به یک رکن مهم امنیتی در منطقه نمودند و از سال ۱۹۹۹ نیز شروع به انجام مانورهای منظمی کردند که بعدها از طریق سازمان همکاری شانگهای و با شرکت کشورهای منطقه این مانورها ادامه پیدا کرد. به موازات این امر همکاری نزدیک نظامی بین دو کشور چین و روسیه، به طور بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است. برای مقایسه بین آن چه بوده و آنچه که بعدها ایجاد شد، کافی است ذکر گردد: «بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ فروش تسلیحات از سوی روسیه به چین حدود یک میلیارد دلار بود که این رقم طی سال‌های ۱۹۹۶ الی ۲۰۰۱ به ۲ میلیارد دلار رسید و در همان سال دو کشور توافق کردند طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ این رقم را به ۲۰ میلیارد دلار برسانند». (Philip Bowering; 7 June 2002)

البته هدف روسیه از این قراردادهای تقویت بنیان‌های ضدآمریکایی و ضد تک قطبی در منطقه، تقویت و ایجاد یک رقیب قدرتمند برای آمریکا و پر هزینه کردن سیاست‌های مقابله دفاعی آمریکا بوده است؛ علاوه بر این اهداف، روسیه درصدد بود هزینه نوسازی دفاعی و ارتقاء تکنولوژی نظامی خود را بدین طریق تامین نماید. برای چینی‌ها نیز حداقل آثار این همکاری نظامی می‌توانست افزایش توان دفاعی این کشور در مقابله با تایوان که امروزه به انبار سلاح‌های استراتژیک آمریکا تبدیل شده است، باشد.

در هر حال زمینه‌های ایده شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای به نوعی از اتحاد استراتژیک بین روسیه و چین گرفته شده و حوزه جغرافیایی آن در گام اولیه آسیای مرکزی است؛ زیرا از دست دادن این منطقه از سوی چین می‌تواند حلقه محاصره آن کشور از سوی غرب را کامل کند و برای روسیه نیز که در دو دهه اخیر شاهد هضم کامل اروپای شرقی و سپس جمهوری‌های مستقل غرب آن کشور، توسط غرب و عضویت آنها در ناتو بوده است، این بیم وجود دارد که گام بعدی آنها، کشورهای جنوب روسیه مانند گرجستان و جمهوری آذربایجان باشد؛ لذا برای هر دو کشور چین و روسیه، آسیای مرکزی یک نقطه حیاتی و مهم در شکستن حلقه محاصره و سد نفوذ تلقی می‌گردد.

### قبض و بسط سازمان همکاری شانگهای

آنچه موجب پیدایی و شکل‌گیری این سازمان شد را لزوماً نمی‌توان موجب بقاء و توسعه آن برشمرد. شرایط در منطقه بسیار سیال است و تعامل دوجانبه کشورهای داخل سازمان با یکدیگر و نیز هر یک از آنها با غرب و اروپا دارای پیچیدگی‌های خاص خود است و منافع و تراحم منافع بین این کشورها همگی در توسعه و یا تحدید این سازمان بسیار موثر می‌باشند. در هر حال کشورهای این سازمان از یک رویکرد مثبت با غرب به نقطه انسجام داخلی سازمان و برگزیدن آن به عنوان نقطه تعادل و توازن کننده در مقابل غرب رسیده‌اند. در میان عوامل توسعه سازمان می‌توان گفت که یکی از محورهای بنیادی آن، نگرانی مشترک کشورهای عضو از تهدید نشأت گرفته از رفتار غرب در منطقه بوده است. البته نمود و تبلور این تهدید در خصوص هر یک از اعضاء متفاوت است. به طور مثال، این موضوع برای چین و روسیه که مدعی مشارکت در مدیریت جهانی می‌باشند یک گونه است و برای سایر کشورهای عضو سازمان یعنی کشورهای کوچک و آسیب پذیر که در معرض انقلاب‌های

رنگین هستند و تمام وجه همت آنان بقاء خود در هر صورت است، به شکل دیگری می‌باشد. همین تفاوت نگاه، تفاوت در عمل و حتی حوزه رقابت را ایجاد کرده است. زمانی که اسلام کریم اف به دلیل حوادث اندیجان (کشتار زندانیان مسلمان هنگام فرار از زندان) مورد هجوم تبلیغاتی غرب قرار گرفت و پایگاه آمریکا را در آن کشور تعطیل نمود، بلافاصله چین در صدد جایگزینی برمی‌آید و جیانگ‌زمین عازم تاشکند می‌شود و کمک ۶۰۰ میلیونی را به ازبکستان می‌دهد و نیز قرارداد ۲ میلیاردی انرژی را با آن کشور امضاء می‌کند.

همین مواضع غرب سبب شد که بسیاری از رهبران منطقه به این نتیجه برسند که تنها روسیه و چین می‌باشند که در جهت مقابله با تهدیدات داخلی و منطقه‌ای عمل می‌کنند. به طور مثال، ازبکستان بعد از حوادث اندیجان از حمایت روسیه و چین برخوردار شد در حالی که آمریکایی‌ها در جایگزینی استرداد ۴۰۰ نفر از فراریان حوادث اندیجان به قرقیزستان، به یک کشور ثالث بی‌طرف مانند رومانی دست داشتند (Rudelson ; 1997 ; 35) که این امر موجب خشم حکام ازبکستان شد و مقامات ازبکی نیز دستور تعطیلی پایگاه آمریکا در خان آباد ازبکستان را دادند.

واکنش کشورهای منطقه به رویکرد حقوق بشری کشورهای غربی نسبت به تحولات داخلی این کشورها، موجب تحدید حضور غرب در ابعاد نظامی و اقتصادی گردید. به دلیل همین تبعات سنگین اقتصادی و امنیتی، غرب در این رویکرد خود (سیاست حمایت از اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای آسیای مرکزی) که می‌تواند در درازمدت حضور آنها را در حاکمیت این کشورها کم رنگ‌تر نماید، دچار تردید جدی است.

از سوی دیگر تحقق اهداف منطقه‌ای و یا حتی فرامنطقه‌ای آمریکا، نیاز به حمایت کشورهای بزرگ منطقه خصوصاً روسیه دارد و شاید به جرات بتوان گفت، تحقق اهداف کلان آمریکا در این خصوص، بدون حمایت و همراهی چندان متصور نیست. امروز اولویت‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا در زمینه‌های مختلف از جمله تروریسم، جنگ و عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، انرژی و تحدید چین، دمکراتیزه کردن منطقه، همگی مستلزم همکاری و یا حداقل، عدم تقابل جدی روسیه با آن می‌باشد لذا آمریکایی‌ها در صدد خشم مسکو نیستند و به عقیده آنها: « ما نمی‌توانیم به حمایت از دوستانمان با از دست دادن روابط با مسکو مبادرت ورزیم ». (Sinddharath; www.hindu.com)

به همین دلیل است که سیاست آمریکا در حمایت از پیشبرد دموکراسی در کشورهای که با انقلاب رنگین به قدرت رسیدند مانند گرجستان، اوکراین و قرقیزستان تغییر یافته است و تا به آنجا پیش رفته است که نسبت به رفتار دولت‌های منطقه آسیای مرکزی که با دستاویز قرار دادن مبارزه با تروریسم، به تشدید اقدامات علیه مخالفان خود می‌پردازند واکنشی نشان نمی‌دهد. این کشورها با اغتنام از همین فرصت است که علیه هر گروهی که صرفاً منش اسلام‌گرایی داشته باشد اگرچه رویه اعتدال را در پیش بگیرد، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای را اتخاذ می‌کنند؛ البته اقدامات این دولت‌ها موجب اعتراض شدید نهادهای حقوق بشری مانند سازمان دیده بان حقوق بشر و یا عفو بین‌الملل شده است ولی آمریکا که قصد تلطیف روابط خود با کشورهای منطقه و جبران مافات را دارد از کنار این اعتراضات به راحتی می‌گذرد و هیچ‌گونه تقبیح جدی حتی علیه این روند نداشته است.

عامل مهم دیگری که برای سازمان همکاری شانگهای دارای اهمیت بسیاری بوده و در سایه رویکرد غرب نسبت به روسیه بدست آمده است، عدم توجه به تمایلات مشارکت طلبانه روسیه با غرب در ترتیبات امنیتی می‌باشد. موضع روسیه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بر نوعی مشارکت سازنده و همکاری قرارداشته و حتی حضور روسیه در اجلاس‌های ناتو و مشارکت فعال آن کشور در برنامه مشارکت برای صلح موید همین امر بوده است. هنگامی که در سال ۲۰۰۱ شاهد ورود گسترده نیروهای ناتو و پیوندهای استراتژیک آن به کشورهای منطقه بودیم، می‌بینیم نه تنها روسیه در رفتار بلکه در عمل نیز نگرانی خود را نشان می‌دهد و در پی‌گیری سیاست‌های مشارکت جویانه خود، پیشنهاد همکاری نیروی‌های مرزی نظامی خود را در منطقه می‌دهد که با پاسخ مثبت مواجه نمی‌گردد.

هیچگاه غرب در مبارزه با تروریسم برای روسیه نقش قابل اهمیتی قائل نگردید و به نظر می‌رسد که هیچگاه هم به آن اعتماد نکرده‌است. در حالی که همکاری غرب و روسیه می‌توانست، منافی برای طرفین داشته باشد زیرا که ناکامی روسیه می‌تواند به تشدید دایره بنیادگرایی و افراط‌گرایی در منطقه منجر شود و آتش جدایی‌طلبی در منطقه را نیز شعله‌ورتر نماید که پیامدهایی سهمگینی بر سایر اولویت‌های غرب از جمله تاثیر بر تکثیر و



عدم کنترل سلاح هسته‌ای موجود در منطقه داشته باشد؛ رویکردی که مورد نظر غرب و آمریکا نبوده است.

از سوی دیگر این همکاری در صورت تحقق برای روسیه نیز می‌توانست ثمرات بسیار ارزشمندی داشته باشد زیرا مهمترین دلیل سیاست نگاه به غرب روسیه، در سال‌های آغازین فروپاشی، حل مشکل توسعه اقتصادی و کم کردن فاصله نسبتاً عظیم آن با دیگر کشورها بوده است. تحقق اهداف فوق بدون حمایت و سرمایه‌گذاری غرب، ممکن نخواهد بود. روسیه و چین هیچ‌کدام نمی‌توانند جایگزین غرب برای دیگری در این زمینه گردند و این خلاء قابل توجه را پر کنند. در سال ۱۹۹۹ تجارت بین دو کشور چین و روسیه (در اوج روابط خوب سیاسی و استراتژیک) ۵/۵ میلیارد بوده است که ۱/۶ درصد حجم تجارت خارجی چین و ۵/۷ درصد تجارت خارجی روسیه را تشکیل می‌داد. (5 ; 2000 ; Stephen j Blank) در حالی که این میزان با حجم روابط هر یک با آمریکا قابل مقایسه نیست و غرب طرف اصلی تجارت با چین و روسیه بوده است. بنابراین روابط روسیه و چین با غرب واجد ابعاد جاذبه و دافعه بود که در رابطه با سازمان همکاری شانگهای، از وجهی مقوم آن و از وجه دیگر تضعیف‌کننده بود.

در شرایطی که غرب برای روسیه به عنوان یک بازیگر اصلی جایگاهی که متناسب با آن باشد، قائل نیست، این کشور هر روز با یک رویداد جدید مواجه است و در حوزه سنتی خود به چالش کشیده می‌شود، از جریانات جدایی طلبانه گرفته تا پروژه‌های محدود کننده انرژی مانند پروژه باکو - جیحان. این عوامل سبب شده است که سیاست نگاه به غرب روسیه، با ناکامی مواجه شود و درصدد برآید تا یک رویه دیگر که مبتنی بر رقابت است، اتخاذ کند و سیاست خارج نزدیک که سوابق تاریخی آن را از بین برده بود را برگزیند. بدین ترتیب رقابت جای همکاری را در منطقه گرفت که بسیاری از آن به احیاء بازی بزرگ یاد می‌کنند.

لذا روسیه با وجود فراهم بودن زمینه‌های رقابت خود با چین، به تنها بدیل باقیمانده برای مقابله با تهدیدهای منطقه‌ای یعنی مشارکت استراتژیک با چین و کشورهای منطقه روی آورد که مهمترین تبلور آن تحکیم هرچه بیشتر سازمان همکاری شانگهای بوده است. اهمیت دیگر سازمان همکاری شانگهای برای روسیه در این بود که می‌توانست حداقل بخشی از مشکلاتی که روسیه در سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع با آن مواجه بود

را ترمیم کند. روسیه در این نهاد تلاش داشت تا کشورهای مستقل شده عضو را به نوعی در حوزه نفوذ سنتی خود نگاه دارد و این فرصت را سازمان همکاری شانگهای حداقل در حوزه آسیای مرکزی برای آن کشور فراهم ساخته است. بدین صورت که حداقل در این حوزه روسیه توانست در قالب همکاری‌های امنیتی و اقتصادی، نوعی قیود جدید برای همکاری‌های مشترک اقتصادی و سیاسی تعریف کند و عملکرد جدیدی را در جهت حفظ آن کشورها از نفوذ غرب و نیز تعامل بهتر با خود، برای آنها ایجاد کند.

این سازمان برای چین هم فرصت‌های خوبی را فراهم کرد، از جمله اینکه آن کشور توانست در پوشش پیمان‌های امنیتی در داخل سازمان به استرداد ایغورها مبادرت ورزد (در حالی که آمریکائی‌ها از چهار گروه جدایی طلب در چین تنها یکی را به عنوان تروریسم به رسمیت می‌شناسند و مابقی این گروه‌ها را تروریست نمی‌دانند یعنی عملاً آنها را گروه‌های مدنی دارای حقوق مطالبه شده و مدعی می‌دانند).

از سوی دیگر چین با توجه به نگرانی‌های امنیتی خود از ناحیه جنوب و شرق توانست یک کمربند حایل و مانع نفوذ در غرب کشور خود به وجود آورد و حتی در مراحل بعدی چینی‌ها توانستند سایر اعضاء سازمان را در نگرانی‌های فرامنطقه‌ای خود شریک کنند. (Zamira Eshanova ; oct 2002)

### نتیجه گیری

اگر چه تشکیل سازمان همکاری شانگهای به منظور ایجاد یک ساز و کار امنیتی صرف در بین اعضاء و محدود به جغرافیای آنها و نه فرامنطقه‌ای و یا نوعی فرمول منطقه ای برای حل و فصل مشکلات خودشان بوده است اما روند توسعه سازمان با ویژگی‌های کنونی آن را باید نوعی واکنش به رفتار غرب نسبت به منطقه و ناشی از محاسبات غلطی که غرب از محدودیت این کشورها نسبت به کنش آنان در حضور در منطقه داشته است، دانست. تصور غرب از واکنش این کشورها به پذیرش دیدگاه‌های غرب نشأت گرفته از پیوستگی‌ها و وابستگی‌هایی است که این کشورها به سرمایه گذاری خارجی و نیز سازمان‌های بین المللی به خاطر فرایند توسعه اقتصادی کشورشان دارند، بوده است؛ غافل از آنکه عنصر بقاء و حفظ قدرت برای آنان مهمتر بوده است.

در هر حال هر دلیلی را که برای توسعه سازمان برشمیریم، در اصل موضوع تفاوتی ندارد و آن اینکه سازمان همکاری شانگهای یک واقعیت موجود و غیر قابل کتمان در حیات سیاسی منطقه است که پیکان اصلی توسعه و تقابل آن نیز منافع غرب است. حداقل در محافظه‌کارترین تحلیل باید گفت آمریکا و غرب برای پیگیری منافع خود در منطقه و در هر یک از کشورهای آن بدون گفتگو و چانه زنی با سازمان دچار مشکلات جدی خواهند شد و در مرحله اجراء در صورت تضاد برنامه‌های آنها با طرح‌های سازمان دچار مشکلات جدی می‌شوند. لذا آنچه که امروز برای غرب اهمیت دارد این است که این سازمان را محدود و متوقف به اهداف از پیش تعیین شده و بین کشوری حوزه خود نماید و یا در صورت عدم توفیق در آن، حداقل مانع توسعه بیشتر آن شود زیرا که یک گام دیگر توسعه این سازمان، به عنوان مثال، پذیرش عضویت اعضاء ناظر مانند هند و ایران در آن می‌تواند آن را به یک دژ مستحکم و عظیم اقتصادی و امنیتی با عرصه بی نظیر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک تبدیل کند که مسلماً در آن صورت مهار و مقابله با آن بسیار غامض و پیچیده‌تر خواهد بود و غرب در آن صورت باید هزینه‌های بسیار کلان‌تری برای آن بپردازد.

البته این موضوع یک وجه دیگر هم دارد و آن اینکه کشورهای عضو سازمان خصوصاً چین و روسیه تمایل و آمادگی مقابله تمام عیار با غرب را ندارند و در چارچوب استراتژی آن کشورها نیز در شرایط موجود نمی‌باشد. نیاز این کشورها به بازار غرب حیاتی می‌باشد و از طرفی درجه آسیب‌پذیری اقتصاد این کشورها بدون سرمایه و تکنولوژی غرب بسیار بالا است و همین موضوع باعث گردیده که این عوامل به صورت اهرمی در دست غرب و وسیله‌ای برای تعدیل رفتار این دو کشور درآید. از سوی دیگر غرب اخیراً تلاش‌هایی را برای اعتمادسازی کشورهای کوچک منطقه آغاز کرده است. البته کشورهای غربی باید در اعمال استانداردهای تعریف شده و استراتژی خود در روابط با کشورهای منطقه خصوصاً در زمینه ضرورت اصلاحات سیاسی و اقتصادی تجدید نظر و حتی اغماض کنند که این امر برای آنان تبعاتی را به همراه خواهد داشت؛ خصوصاً از سوی نهادهایی مانند پارلمان‌های در داخل آن کشورها و یا سایر نهادهای مدنی و گروه‌های فعال حقوق بشری که پیگیر جدی این معیارها در روابط با این کشورها هستند لذا آینده منطقه در لفافه‌ای پیچیده از تعاملات مختلف بین کشورها و در داخل این کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی است.

## منابع و مآخذ

۱. الهه کولایی "سازمان شانگهای و امنیت آسیای مرکزی"، فصلنامه علوم سیاسی، شماره سوم، پائیز و زمستان ۱۳۸۵.
2. " **Americans in a Strange Land** ", The Economist, May 2, 2002  
[tp://jamestown.org/publications\\_details.php?volume\\_id=408&issue\\_id=3390&article\\_id=2369973](http://jamestown.org/publications_details.php?volume_id=408&issue_id=3390&article_id=2369973).
3. " **Russian-Chinese Statement** ", ITAR-TASS, Moscow, December 10, 1999, as reported by FBIS-SOV-1999-1210.
4. Ariel Cohen, October 24, 2005, "**Competition over Eurasia: Are the U.S. and Russia on a Collision Course?**" Heritage Lecture In Bishkek on September 23, 2004/ HERITAGE .ORG #901.
5. Charles Carlson, "**Central Asia: Shanghai Cooperation Organization Makes Military Debut**" August 05, 2003/ RFE/RL.
6. Dmitry Litvinovich, "**Why is Karimov on Friendly Terms with the USA?**" *Pravda.Ru*, October 26, 2001.
7. Drliphiro "Shanghai Surprise", WWW.GUARDIAN.UK 16 JUNE 2006.
8. Fels Enrico (2009), "**Assessing Eurasia, Powerhouse and Inquiry into the Nature of Shanghai Cooperation**", Winkler Verlag,, Bochum.
9. Fuller, Graham E. and Jonathan Lipman. "**Xinjiang: China's Muslim Borderland**", S. Frederick Starr, ed. New.
10. James Borton, "**US's Afghan Aid Package Fuels Pipeline Politics**", The Asia Times, May 19, 2002
11. Jua Ta-chen, "**Thoughts on Issues of Sino Russian Economic and Trade Cooperation Facing the 21st Century**", Ta Kung Pao , July 18, 2000, in FBIS-CHJI-2000-0718.
12. Helmut Sonnenfeldt, "**The Evolving International System and Russia's Relevance, Russia in the International System and The Russia-China Friendship and Cooperation Treaty: A Strategic Shift in Eurasia?** " by Ariel Cohen, Ph.D. HTTP:// HERITAGE .ORG 18 JULY 2001.
13. Mikhail Alexeev, "**Russia's Foreign and Security Goals**", Russia in the International System.
14. Peng Shujie and Quian Tong, "**President Jiang Zemin and President Putin Hold Talks**", Xinhua Domestic Service in Chinese, reported as "Jiang Zemin, Putin Hold Talks, Sign Documents," FBIS-CHI-2000-0718.

15. Rudelson, Justin J. *Oasis Identities* New York: Columbia University Press, 1997.
16. Stephen J. Blank, "**Military Capabilities of the People's Republic of China**", testimony before the Committee on Armed Services, U.S. House of Representatives, 106th Cong., 2nd Sess., July 19, 2000, at [http://www.fas.org/spp/starwars/congress/2000\\_h/00-07-19blank.htm](http://www.fas.org/spp/starwars/congress/2000_h/00-07-19blank.htm).
17. Yom, Sean L, "**Power Politics in Central Asia: The Future of the Shanghai Cooperation Organization**", *Foreign Policy in Focus* / Volume vi no: 4 Autumn 2002 WEB :WWW.FPIF.ORG.
18. Zamira Eshanova, "**Are Radical Groups Joining Forces?**", *RFE/RL*, October 8, 2002/ 8 October





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی